



گرایش‌های اعتزالی در قرن بیستم

دتلو خالد/ سید مهدی حسینی و مینو ایمانی

ماهنامه اطلاعات حکمت و معرفت، ش ۴، تیرماه ۱۳۸۷

توجه به اندیشه‌های معتزله در عصر جدید از قرن ۱۹ میلادی آغاز شد و گروهی که می‌توان آنان را معتزله جدید یا نومعتزله گرایان نامید، برخی نظرات متکلمان معتزلی را احیا کردند. در جهان عرب توجه به آراء معتزله از شیخ محمد عبده آغاز شد و پس از او نیز احمد امین در نوشته‌های تاریخی و مقاله‌هایش اهمیت توجه به نظرات معتزله در دوران معاصر را یادآور گردید و به عنوان رئیس انجمن تألیف، ترجمه و نشر اقدام به انتشار برخی آثار عمده متکلمان معتزلی کرد. اما همزمان و شاید قبل از او جهان عرب نیز دستخوش تحولات مشابهی شد و برخی اندیشمندان از جمله شاه ولی الله دهلوی، عبیدالله سندی، شبلی نعمانی، سید احمدخان و امیرعلی برخی افکار و آراء مکتب اعتزال را مورد بحث قرار دادند. این دو جریان که به طور جداگانه در هند و مصر به وجود آمد، بدون تأثیر و تأثر از یکدیگر نبود؛ خصوصاً این‌که شخصیت‌هایی مانند سید جمال‌الدین اسدآبادی در هر دو محل به فعالیت علمی پرداخت و با اندیشمندان معتزله‌گرایی جدید در هند و مصر آشنا بود. حداقل چیزی که می‌توان از این دو جریان گفت این است که نومعتزله‌گرایی در هند و مصر به موازات هم پیش رفته‌اند. آزادی هند و مصر از نوع استعمار، زمینه را برای معرفی و شناخت این دو جریان از یکدیگر فراهم نمود. حدود هزار سال پیش، جامعه اسلامی تهاجم مشابهی را از سوی شیوه‌های فکری خارجی به مفاهیم مذهبی خود تجربه کرده بود. مکاتب فکری یهودی، مسیحی، ثنوی و الحادی روی پایه‌های محکم نظام‌های خود که با کمک اصول عقلی و عمدتاً فلسفه یونانی آنها را بر پا کرده بودند، ایستادگی نمودند. بسیاری از کسانی که به دین اسلام روی آورده بودند به تدریج سعی کردند دین جدید را با باورهای قدیم خود تلفیق کنند.

با توجه به چالش مزبور، این افراد که مجهز به اسلحه مخالفان بودند، از آن برای خدمت به اسلام استفاده کردند. بر این اساس مکتب اعتزال پا به عرصه وجود گذاشت. پیروان این مکتب را معتزله به معنای کناره گیرندگان یا جدایی طلبان گویند. این معتزله بودند که پاسخ به پرسش‌های تهدیدآمیز از ناحیه تمدن‌های قدیمی‌تر را برای جامعه اسلامی ضابطه‌بندی کردند. پاسخ‌های آنان جوانب دینی و نیز فرهنگی را در بر می‌گرفت. اما مکتب فکری معتزله از سال ۸۵۰ میلادی که به دست اصولگرایان شکست خورد فعالیتش ممنوع گردید که فقط در یمن، معتزله در انزوای کامل و بدون ارتباط با جهان اسلام در آنجا به حیات خود ادامه می‌دهد. شبلی نعمان یکی از متکلمان به نام اسلام در دوران معاصر در شبه قاره هند و در جهان عرب زبان محمد عبده بود که برای نخستین بار در عصر جدید، سنت معتزله را گرفت و ادامه داد. نتایج منطقی عزم عبده را یک نسل بعد احمد امین هدایت کرد. معرفی دوباره برخی مفاهیم معتزلی را می‌توان در یکی از تجددخواهان قرن هجدهم یعنی شاه ولی‌الله دهلوی بیابیم، که عبیدالله سندی، مفسر و مبلغ عقاید شاه ولی‌الله دهلوی بود، ترسی از این نداشت که به همسانی تعالیم او با آموزه‌های معتزلی اشاره نماید. عبیدالله سندی مسلک اعتزال را به منزله الگویی برای پیشبرد اهداف ملی خود قبول کرد، ولی سرانجام این اهداف به شکلی دقیق‌تر و بهتر مکتب شاه ولی‌الله را به خدمت گرفت؛ اما با وجود این شروع احیای معتزله با شاه ولی‌الله بود و هر کسی که مبلغ افکار اوست موظف است مانند عبیدالله سندی به این نهضت روحیه دهد. از نظر شاه ولی‌الله احتمالاً عقل و استدلال اهمیتی بنیادگرایانه‌تر داشت، ولیکن اینها قواعد نومعتزله‌گرایی سید احمدخان را القا می‌کرد. در واقع از زمان او بود که تجددخواهان مسلمان هندی میل شدیدی پیدا کردند که خود را معتزله جدید بنامند و ادعا کنند که اهداف و آمال این فرقه روشنگرای اسلام را دوباره زنده کرده‌اند. بنابراین اعتراف آشکار به هواخواهی از مفاهیم معتزلی بسیار قبل‌تر از مصر در هند انجام گرفته است. در این زمینه اهمیت زیاد نقش جمال‌الدین افغانی را نیز باید در نظر داشت. نومعتزله‌گرایی در هند و مصر به موازات هم پیش رفته‌اند. این دو شاخه به سبب انزوایی که امپریالیسم انگلیس بر مسلمانان هند تحمیل کرده بود، نتوانسته بودند در مراحل نخستین به یکدیگر معرفی شوند؛ اما تماس‌های نزدیک‌تر و بیشتر متفکران هندی و مصری که در پی آزادسازی تدریجی سرزمین‌های دو طرف روی داد، موجب گردید که گرایش‌های نومعتزله‌گرایی آنها تا حد قابل ملاحظه‌ای به هم نزدیک شوند. روش کار شبلی نعمان انجام اصلاحات در اسلام با معیارهای جدید نبود بلکه او می‌خواست که اسلام را از درون احیا کند. او وظیفه خود را مانند وظیفه عقل‌گرای معتزله در قرون نخستین اسلامی که می‌خواست عقاید اسلامی را با فلسفه ترکیب و با افکار غیردینی نیز مبارزه نماید در نظر می‌گرفت. شیخ محمد عبده برای دفاع از اسلام در برابر انتقادات مسیحیان از استدلال‌های معتزله بهره‌برداری می‌کرد و حملاتی از سوی هیأت‌های مذهبی مسیحی وجود داشت که باید در سطح کلامی به آنها پاسخ داده می‌شد و از سوی دیگر سکولارهای غربی بودند که

می خواستند اسلام را بدنام کنند و آن را مانعی در مسیر پیشرفت های فرهنگی می دانستند. انتقادات سکولارها بازگویی ارزش های فرهنگی اسلامی را می طلبید. با وجود احمد امین، معتزله جدید در مصر به نقطه اوج خود می رسد، اما، چیزهایی را که اشاعه دهنده مکتب معتزله از آن طرفداری می کند، نمی توان از نسخه هندی احیای این مکتب تمیز داد. سید احمد خان، امیر علی و محمد اقبال «حلقه مفقوده ای» را میان علوم قدیم و جدید و هم میان فرهنگ اسلامی و تمدن اروپایی تشکیل می دادند. احمد امین نیز مبلغ خط فکری آنان می گردد. امیر علی درباره واصل بن عطا یکی از بنیانگذاران مکتب اعتزال می گوید: «مکتب معتزله به سرعت در میان همه طبقات فرهنگی و متفکر در سراسر امپراطوری گسترش یافت و زمانی که به اسپانیا راه پیدا کرد مدارس و حوزه های علمی اندلس را فرا گرفت که منصور و جانشینان بلافصل او خردگرایی را تشویق می کردند، اما هیچ گاه نسبت به اصول عقاید معتزلی آشکارا اعتراف نکردند». احمد امین از یک طرف معتزله را به عنوان مدافعان اسلام ارج می نهد. هرگاه وی روی این نقش معتزله تأکید می ورزد به این نکته اصرار دارد که آزاداندیشی معتزله تنها یک مانع را می پذیرد و آن هم فرض پیشین وجود خداوند و حدودی است که وحی الاهی تعیین می کند، اما از طرف دیگر دقیقاً همین نقش است که احمد امین به معتزله نسبت می دهد و این کار را هر زمان که می خواهد الگوی یک مسلمان علمی را شناسایی نماید انجام می دهد. بنابراین اساساً احمد امین فلسفه را الگویی برای تحقیقات علمی می داند که هیچ مانعی را نمی پذیرد. از طرفی این قالب و الگو جزو دغدغه های او به شمار می آمد.

بی تردید فلاسفه عقاید خود را روی بقایای معتزله بنا کردند، ولی تا زمانی که مطابقت نظرات فلسفی با دین ضرورت نیافت، خود را مشغول اسلام نکردند. فلاسفه کاری با علایق مردم نداشتند مگر زمانی که بحث و مناظره ای در می گرفت. از سوی دیگر معتزله، خواهان حکومت و اصلاحات بودند و تمایل داشتند که دیگران را هدایت کنند. معتزله به زندگی در حالت انزوا رضایت نداشتند. بدین سان نوعی انگیزه اخلاقی هم وجود داشت که موجب شد احمد امین معتزله را به فلاسفه ترجیح دهد. در مقابل، معتزله پیشروی به سوی آینده و تجدید حیات علمی و فرهنگی مسلمانان را تشویق می کردند. معتزله تکامل شخصیت بشر را ترویج دادند، زیرا با طرح مفهوم جدیدی از خداوند، انسان را از خرافات رهانیدند. اما اگر چه معتزله بر سر اصول مهم پنجگانه با هم توافق داشتند، اما آن یکدستی و وحدتی را که از یک مکتب فکری انتظار می رود از خود بروز ندادند. به محض این که آزادی اندیشه در سرزمین های اسلامی غل و زنجیر سنت گرایی را شکست، جذابیت مکتب اعتزال به عنوان ابزاری برای فرهنگ پذیری کاهش پیدا کرد. در جایی که دنیویت و سکولاریسم به منزله یک عقیده رسمی یا نیمه رسمی استقرار یافت، الگوی مکتب معتزله دیگر به کلی فایده خود را از دست می داد یا لاقلاً تا آن حد که دنیویت نهادینه شده، مورد چالش قرار می گرفت یا نمی گرفت، چنین می شد. در جوامع اسلامی که از سکولاریسم، روش بهتری می جویند و در

راه توان‌فراستاری به سوی یک نظم اسلامی اصیل گام برمی‌دارند، قطعاً مکتب معتزله به خدمات خود به عنوان یک منبع الهام ادامه خواهد داد تا زمانی که راه‌حل‌های جدید و متقاعدکننده به گونه‌ای جایگزین راه‌حل‌های آن شود و تا زمانی که به این مرحله برسیم، نو معتزله‌گرایی همیشه زمینه‌ای برای فعالیت، لااقل برای توجیه آزادی‌اندیشه پیدا خواهد کرد. ساختار فراقه‌ای مکتب اعتزال، یکی دیگر از عناصر مهمی است که موجب گردیده است تا نو معتزله‌گرایی توقعات زیادی را در میان تجددخواهان به وجود بیاورد. مفهوم «المنزله بین المنزلتین» که معتزله با آن نظرات مختلف مخالف را با هم آشتی می‌دادند، به دلیل روح تجددخواهی آن جالب توجه است. در اینجا معتزله موضع میانه‌ای را گرفتند که از نظر بسیاری افراد روی شکاف میان دو موضع مرجئه و خوارج پلی برقرار می‌کرد. با شروع این نمونه سرانجام معتزله موفق شدند نظامی ایجاد کنند که می‌توانست به منزله جایگاه مشترکی حتی میان دو قطب عالم اسلام یعنی شیعه و خوارج باشد. گرایش‌های غالب تشیع تقریباً در تمامی مسایل که با عقیده مرتبط نیست به معتزله نزدیک است. بسیاری از شیعیان حتی علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام را بنیانگذار مکتب معتزله می‌دانند و در حالی که نویسندگان شیعی در نوشته‌های خود عقاید مکتب اعتزال را مکرراً بیان می‌کنند، غالباً این عقاید را به یکی از ائمه منسوب می‌سازند. گرایش‌های خردگرایانه معتزله که در تشیع محفوظ باقی مانده بود، نوعی آزاداندیشی را به وجود آورد که ممکن است مشارکت جدی روشن‌فکران شیعی در نهضت تجددخواهی را توجیه نماید. مهم‌ترین نمونه شخصیت‌هایی از این نوع پدیده، امیر علی بود. در پایان مقاله به این نکته اشاره می‌شود که خردگرایی معتزله در خدمت اختلافات فرقه‌ای ناشی از رقابت‌های تاریخی به علت غالبیت کاربرد عقل امری نویدبخش بود. اما همین خردگرایی در زمانی که وارد قلمرو عرفان می‌گردد که عقل در آنجا کاربرد ندارد، آمیزش فرقه‌ها را دچار پیچیدگی می‌سازد. بنابراین حتی نیروی انسجام‌بخش معتزله که دارای بی‌همتای این مکتب است، تبدیل به یک مانع اصلی می‌شود، بدین معنا که تأیید عقل در یک حوزه ظاهراً تکلیفی ایجاد می‌کند که محدود شدن آن را در حوزه دیگری که عقل به کار برده نمی‌شود مشکل می‌سازد.

گزارش‌گر: محمدباقر محمدی‌منور

بازسازی و کارآمدی فلسفه اسلامی

نجف‌قلی حبیبی

همشهری، ش ۴۶۳۶، ۱۳۸۷/۶/۷

بازتاب اندیشه ۱۰۲

۷۴

گزارش‌ها

متن حاضر خلاصه‌ای از گفت‌وگوی آقای حبیبی، پیرامون بازسازی و کارآمدی فلسفه اسلام است. وی در مورد کارایی فلسفه اسلامی می‌گوید: این‌گونه نیست که این فلسفه از بین رفته